

Editorial: From Statute-Centered to Problem-Oriented Judicial Decision-Making in the Age of Artificial Intelligence



Mohammad Darvishzadeh

President, Iranian Law and Legal Research Institute;
Former Justice, Supreme Court of Iran, Tehran, Iran
darvishzadeh@illrc.ac.ir



Abstract

The conventional model of judicial decision-making is often premised on a deceptively simple logic: identify the applicable legal provision, match the facts to its terms, and derive the legally prescribed result. Although this statute-centered approach may produce decisions that are formally correct, formal correctness does not necessarily amount to effective adjudication. A judgment may dispose of a case without resolving the underlying dispute, leaving its causes intact and thereby generating further litigation, appellate challenges, and prolonged judicial proceedings. This article develops an alternative framework of problem-oriented judicial decision-making, in which the central inquiry shifts from “Which legal provision applies?” to “What is the underlying problem, and how can the law be employed to resolve it?” Under this model, adjudication remains firmly constrained by law, but legal rules cease to function as the exclusive starting point of judicial reasoning. The judge first identifies the underlying structure and causes of the dispute, *considers its legal, economic, social, and prospective dimensions*, and then develops a legally defensible solution capable of resolving the conflict in a durable manner.

Journal of Critical Analysis of
Judicial Decisions

Iranian Law and Legal Research
Institute

Vol. 5 | No. 9 | Spring and
Summer 2026
(Editorial)

www.Analysis.illrc.ac.ir

DOI:
10.22034/analysis.2026.738985

The proposed shift is therefore not from law to judicial discretion, but from mechanical legal matching to purposive, analytically grounded, and solution-oriented adjudication. Artificial intelligence may significantly facilitate this transition. Tasks that are predominantly mechanical—including identifying potentially applicable provisions, detecting procedural defects, retrieving relevant precedents, and conducting preliminary legal matching—can increasingly be supported by AI systems, allowing judges and lawyers to devote greater attention to functions requiring contextual judgment, normative evaluation, and substantive reasoning. The article accordingly proposes a layered transition involving procedural reform, technological infrastructure, a reorientation of judicial and professional reasoning, and the development of problem-oriented methods of legal argumentation and judgment-writing. At the same time, the article cautions against replacing statutory formalism with algorithmic formalism. AI hallucinations, opacity, automation bias, unequal access to technology, and the erosion of independent human judgment present serious risks. It therefore advocates a human-in-the-loop model in which artificial intelligence remains an analytical assistant rather than a judicial decision-maker. Ultimately, the article argues that AI should not displace human judgment; rather, by assuming the mechanical dimensions of legal analysis, it may create greater institutional space for what adjudication most fundamentally requires: reasoned judgment directed toward the lawful, substantive, and lasting resolution of disputes. Keywords: Problem-Oriented Adjudication; Judicial Decision-Making; Artificial Intelligence and Law; Judicial Reasoning; Legal Formalism; Access to Justice; Human-in-the-Loop AI; Administration of Justice.



سرمقاله: گذار از آراء قضایی ماده محور به آراء قضایی مسأله محور در عصر هوش مصنوعی

رییس پژوهشکده حقوق و قانون ایران و قاضی پیشین دیوانعالی
کشور، تهران، ایران
Email: darvishzadeh@illrc.ac.ir

محمد درویش زاده 



دوفصلنامه نقد و تحلیل آراء قضایی

پژوهشکده حقوق و قانون ایران

دوره ۵ | شماره ۹ | بهار و تابستان ۱۴۰۵
(سرمقاله)

www.analysis.illrc.ac.ir

DOI:
10.22034/analysis.2026.738985

پیش از ورود به بحث، لازم است اشاره شود که این شماره از نشریه به نقد و تحلیل آراء قضایی در حوزه مسئولیت مدنی اختصاص یافته است. مجموعه حاضر به کوشش و با اهتمام علمی فاضل و دانشمند ارجمند، جناب آقای دکتر عباس میرشکاری، از برجسته‌ترین استادان و صاحب نظران شناخته شده حوزه مسئولیت مدنی، فراهم آمده و سامان یافته است. بهره مندی این شماره از دانش حقوقی، دقت نظر و تجربه علمی ایشان، سهمی شایان توجه در شکل گیری و انسجام این مجموعه داشته است. بر خود لازم می‌دانم از حسن نظر، همراهی علمی و زحمات ارزشمند ایشان در فراهم آمدن این شماره، صمیمانه قدردانی کنم و مراتب سپاس خود را از این همراهی ارجمند ابراز دارم. با ادای این سپاس، اکنون به موضوع اصلی این یادداشت، یعنی ضرورت گذار از آراء قضایی ماده محور به آراء قضایی مسأله محور در عصر هوش مصنوعی، می‌پردازیم.

۱- مقدمه

آیا تطبیق دقیق واقعیت با ماده قانون، همواره به معنای تحقق عدالت در آراء قضایی است؟ در سالهای اخیر، شاهد پدیده‌ی نگران‌کننده‌ای در نظام دادرسی هستیم: رشد آراء «صحیح اما ناکارآمد در حل اختلاف». در این وضعیت، قاضی با تکیه بر رویکرد «تطبیق مکانیکی»، پرونده را در با استناد به مواد قانونی مختومه می‌کند، اما «مسأله اختلافی» همچنان باقی می‌ماند و در قالب پرونده‌های جدید مطرح می‌شود. این رویکرد ماده‌محور، در واقع تبدیل کردن رأی قضایی به یک عملیات حساب سریع است که در آن ورودیها (مواد) و خروجیها (حکم) به صورت خطی به هم متصل شده‌اند، اما «حل مسأله» وحل اختلاف در این میان گم شده است. پیامد این نگاه تک‌بعدی، ایجاد احکامی لرزان است که به دلیل فقدان تحلیل جامع، به سرعت در لایه‌های تجدیدنظر و فرجام و رسیدگیهای فوق العاده نقض شده و دادرسی را به یک «پینگ‌پنگ قضایی» کشش پذیر تبدیل می‌کند.

حقیقت این است که تطبیق مکانیکی مواد، دیگر پاسخ‌گوی پیچیدگی‌ها و نیازهای جامعه امروز نیست و تنها منجر به تولید انبوه پرونده‌ها و اطاله دادرسی می‌گردد. برای خروج از این بن‌بست، باید پارادایم تفکر قضایی را تغییر داد و از «ماده‌محوری» به سوی «مسأله‌محوری» حرکت کرد؛ در این رویکرد رأی قضایی تنها یک سند برای تطبیق مکانیکی مواد قانونی با موضوع پرونده نیست، بلکه رأی قضایی یک «راه‌کار قانونی» برای باز گشایی گره‌ها در روابط انسانی، اجتماعی و اقتصادی است. این مقاله با هدف کالبدشکافی ناکارآمدی‌های تطبیق مکانیکی، در پی ارائه الگویی برای گذار به سوی آراء مسأله‌محور است تا از این طریق، اتقان احکام را بازیابی کرده و آمار ورودی پرونده‌ها را کاهش دهد. پیش از پرداخت به این پژوهش، ضروری است اشاره شود که نوشتار حاضر، نه یک اثر تمام‌شده، بلکه تکه‌ای از یک پازل فکری بزرگ‌تر است. هدف غایی این پروژه، تبیین و معرفی «حقوق مسأله‌محور» به عنوان یک متدولوژی نوین در تفکر حقوقی است؛ پارادایمی که درصدد است تا گسست میان «عدالت شکلی» و «عدالت ماهوی» را از طریق تغییر نقطه تمرکز در دادرسی، ترمیم کند.

این مقاله، در واقع یک گام در مسیر معرفی این متدولوژی است و بر روی "تشخیص بیماری" (ماده محوری) و "طرح مدل جایگزین" (مسئله محوری) و همچنین "مکانیسم‌های گذار" تمرکز دارد. اما برای آن که مفهوم حقوق مسئله محور به طور کامل در نظام دادرسی نهادینه شود و از حالت تئوریک به ابزاری کاربردی تبدیل گردد، موضوع این پژوهش (حقوق مساله محور) در زنجیره‌ای از مقاله‌های تکمیلی دنبال خواهد شد. در این مجموعه نوشتار، ما از لایه‌های توصیفی عبور کرده و به لایه‌های تحلیلی، کاربردی و تطبیقی خواهیم پرداخت تا در نهایت، چارچوبی جامع برای گذار از "تطبیق مکانیکی" به "مساله محور" شدن در رسیدگی‌های قضایی ارائه شود. بعون الله تعالی.

۲- طرح مساله:

در وضعیت فعلی دادرسی، با پدیده "تطبیق مکانیکی" روبه‌رو هستیم؛ روشی که در آن رأی قضایی صرفاً حاصل یک عملیات ریاضی است: (واقعیت + ماده = حکم). اما این مدل خطی، در مواجهه با پرونده‌های پیچیده و چندبعدی شکست می‌خورد. وقتی قاضی تنها بر محور "ماده" حرکت کند، "مساله" را به حاشیه می‌راند و در نتیجه، حکمی صادر می‌کند که شاید از نظر قانونی بی‌نقص باشد، اما در دنیای واقعی هیچ گرهی را باز نمی‌کند. بسیاری از قرارهای عدم استماع و رد دعوا که به بهانه‌های شکلی صادر می‌شود مصداق این عدم توجه به مساله است.

پیامدهای این رویکرد ماده‌محور، در دو بحران تجلی یافته است: نخست، "عدم اتقان احکام"؛ چرا که آراء مکانیکی به دلیل فقدان تحلیل جامع، در برابر اعتراضات و نقض در مراجع تجدیدنظر و فرجام و رسیدگی فوق العاده بسیار آسیب‌پذیرند. دوم، "تولید انبوه پرونده‌ها و اطاله دادرسی"؛ زیرا حکمی که مساله را حل نکند، طرفین را به دنبال مسیرهای جایگزین یا دعاوی جدید می‌فرستد و دادرسی را به یک چرخه بی‌پایان تبدیل می‌کند. بنابراین، مساله اصلی این مقاله، بررسی این موضوع است که چگونه تکیه بر تطبیق مکانیکی مواد، منجر به کاهش کیفیت احکام و افزایش حجم پرونده‌ها شده است؟ و چگونه می‌توان با تغییر نقطه تمرکز از "ماده" به "مساله"، به آرائی دست یافت که علاوه بر رعایت قانون، استوارتر بوده و در کمترین زمان ممکن، اختلاف را به طور ریشه‌ای خاتمه دهند؟

از این رو، هدف این پژوهش، تبیین مکانیسم گذار از این بن‌بست ماده محوری به سوی متدولوژی مسأله محوری است تا از این طریق، راه کاری برای افزایش اتقان احکام و کاهش اطاله دادرسی ارائه شود.

۳- ساختار تفکر ماده محور:

تفکر ماده محور بر پایه یک مدل «قیاسی-خطی» استوار است. در این ساختار، قانون به عنوان «مرکز ثقل» و «منبع مطلق حقیقت» شناخته می‌شود و فرآیند تفکر قضایی در سه گام متوالی زیر پیش می‌رود:

الف) جست‌وجوی ماده: در گام نخست، تفکر ماده محور با این پرسش آغاز می‌شود: «کدام ماده قانونی بر این وضعیت پرونده حاکم است؟» در این جا، تمرکز بر یافتن یک «برچسب قانونی» برای وضعیت فعلی پرونده است. تفکر در این مرحله، به دنبال یافتن نزدیک‌ترین لفظ در قانون است تا پرونده را در آن جای دهد و در اولین فرصت آن را مختومه کند!

ب) تطبیق مکانیکی: پس از یافتن ماده، فرآیند «تطبیق» آغاز می‌شود. در این مرحله، وضعیت فعلی پرونده (به عنوان ورودی) با کلمات ماده (به عنوان معیار) مقایسه می‌شوند. اگر وضعیت فعلی پرونده با لفظ ماده «هم‌پوشانی» داشته باشد، تطبیق موفق است. در این تفکر، هر آنچه خارج از لفظ ماده باشد، «حاشیه» تلقی شده و از تحلیل حذف می‌گردد، این حاشیه می‌تواند مسأله اصلی اختلاف و حتی ریشه های پدید آمدن اختلاف باشد.

ج) استنتاج نتیجه: در گام نهایی، نتیجه به صورت خودکار از دل تطبیق خارج می‌شود. در این ساختار، نتیجه رای، صرفاً حاصل ضرب «ماده» در «وضعیت پرونده» است. نقد ساختار تفکر ماده محور: این تفکر، «تک‌بعدی» است زیرا فرض می‌کند که قانون برای تمام احتمالات پیش‌بینی شده است و هر چه در متن ماده نیست، در دنیای عدالت هم وجود ندارد. این مدل، قاضی را از یک «تحلیل‌گر» به یک «تطبیق‌کننده» تبدیل می‌کند.

۴- ویژگی‌های رأی ماده محور:

رأی‌هایی که از ساختار تفکر فوق حاصل می‌شوند، ویژگی‌های مشخصی دارند که در ادامه تحلیل می‌شود:

الف) رسمی‌گرایی افراطی: در این آراء، «صحت شکلی» بر «عدالت ماهوی» اولویت دارد. رای ماده‌محور، رایبی است که از نظر لایه‌بندی مواد قانونی بی‌نقص است، اما لزوماً منصفانه نیست و مهم‌تر این که اختلاف را نیز حل نکرده است. در این آراء، قاضی بیشتر به این فکر می‌کند که «رای من با مواد قانون تضاد نداشته باشد» و پرونده هرچه «زودتر مختومه شود» تا این که «این رای گره مسأله را باز کند». همانند پزشکی که تنها به فکر ویزیت بیمار و خروج وی از مطب باشد.

ب) ایستا بودن و صلب بودن: این آراء انعطاف‌پذیری ندارند. چون متکی به لفظ ماده هستند، و غالباً نیز به صورت کلیشه‌ای و کپی پیست صادر می‌شوند. این آراء نمی‌توانند شرایط خاص طرفین و اقدام‌های بعدی آنها را در تحلیل بگنجانند. در نتیجه، رای ماده‌محور، رای «سرد» است که با واقعیت‌های جاری جامعه فاصله دارد. **ج) تک‌بعدی بودن تحلیل:** در رای ماده‌محور، تحلیل‌ها فقط در لایه «ظاهر حقوقی» همان پرونده خاص باقی می‌مانند. تحلیل‌های اقتصادی (هزینه-فایده)، اجتماعی (اثر رای بر جامعه) و استراتژیک (نتیجه رای بر نمونه‌های مشابه) و... در این نوع آراء جایی ندارند.

د) پایداری پایین و احتمال نقض بالا: یکی از بارزترین ویژگی‌های این آراء، «لرزان بودن» آنهاست. چون این آراء فقط به تطبیق لفظی بسنده کرده‌اند، با کوچک‌ترین تغییر در تفسیر یک ماده یا ارائه یک دلیل جدید توسط طرفین در مرحله تجدیدنظر، فرجام یا سایر رسیدگی‌های فوق العاده، به راحتی فرو می‌ریزند. این آراء به دلیل فقدان «تحلیل ریشه‌ای»، در برابر اعتراضات آسیب‌پذیرند.

ه) تولید «راه‌کارهای ناقص»: رای ماده‌محور، «پاسخ» می‌دهد اما «راه کار» ارائه نمی‌دهد. برای مثال، ممکن است حکم دهد که «شخص الف باید مبلغ X را پرداخت کند» (پاسخ به ماده)، اما به این مسأله پاسخ ندهد که «چگونه توازن در منافع طرفین برقرار می‌شود» (راه کار برای مسأله). این ویژگی باعث می‌شود که رای، به جای پایا دادن به اختلاف، بستر لازم را برای دعاوی جدید و افزایش ورود پرونده به دادگستری را فراهم کند.

۵- ساختار آراء قضایی مسأله محور:

در مقابل مدل خطی (ماده محور)، یک «مدل مسأله محور» است. در این مدل هدف نهایی قاضی، فقط «تطبیق وضعیت فعلی پرونده با متن» نیست، بلکه «طراحی بهینه ترین راه کار برای حل گره اختلاف با تعهد به متن» است.

ساختار تفکر در این مدل در چهار گام تحولی پیش می رود:

گام اول: شناسایی و کالبدشکافی مسأله: در این مرحله، قاضی به جای پرسش از «کدام ماده؟»، می پرسد: «گره اصلی این اختلاف چیست؟» در این جا، تفکیک «علائم» از «علتها» صورت می گیرد. قاضی سعی می کند «مسأله بنیادین» را از دل ادعاهای طرفین بیرون بکشد. (مثلاً در یک دعوای تجاری، مسأله شاید «تخلف از قرارداد» نباشد، بلکه «عدم توازن منافع در اثر تغییر شرایط اقتصادی» باشد.

گام دوم: تحلیل چندبعدی و جامع: پس از شناسایی مسأله، تحلیل آن تنها در لایه ظاهر حقوقی باقی نمی ماند. قاضی در این مدل، مسأله را از چهار منظر تحلیل می کند: - منظر حقوقی: بررسی مواد و قواعد حاکم. - منظر اقتصادی: تحلیل هزینه-فایده و اثرات مالی حکم. - منظر اجتماعی/روانی: بررسی اثر حکم بر روابط طرفین و پایداری قرارداد. - منظر آینده نگر: پیش بینی واکنش طرفین و احتمال اجرای حکم.

گام سوم: طراحی راه کار حل مسأله: در این مرحله، قاضی به عنوان یک «معمار راه کار» عمل می کند. او بر اساس تحلیل های گام دوم، راه کاری را طراحی می کند که علاوه بر رعایت عدالت، و قانون «کارآمد» نیز باشد و گره مسأله را به طور ریشه ای باز کند.

گام چهارم: مشروعیت بخشی قانونی: در آخرین گام، قاضی به سراغ مواد قانونی می رود تا برای راه کار طراحی شده در گام سوم، «پوشش قانونی» ایجاد کند. در این جا، قانون نه به عنوان نقطه شروع، بلکه به عنوان «ابزار تأیید و مشروعیت بخش» به کار می رود. قاضی با استفاده از «تفسیر هدف مند» مواد را به گونه ای به کار می گیرد که در خدمت حل مسأله و تحقق عدالت ماهوی باشند.

۶- ویژگی‌های آراء قضایی مسأله‌محور:

آراء حاصل از این مدل، ویژگی‌های متمایزی دارند که آن‌ها را از آراء مکانیکی جدا می‌کند. این ویژگی‌ها به شرح زیر است:

(الف) اتقان و پایداری بالا: یک ویژگی این آراء، «استوار بودن» آن‌هاست. چون این احکام بر اساس تحلیل ریشه‌ای صادر شده‌اند و تمام ابعاد مسأله را پوشش داده‌اند، در برابر اعتراضات و نقض در مراجع بالاتر بسیار مقاوم‌اند. این آراء، «لرزان» نیستند چون بر پایه واقعیت‌های تحلیل‌شده بنا شده‌اند، نه صرفاً بر پایه لفظ ماده. **(ب) کارآمدی و حل ریشه‌ای:** رای مسأله‌محور، فقط «پاسخ» نمی‌دهد، بلکه «راه‌کار» ارائه می‌دهد. این رای، به جای این که فقط بگوید «چه کسی برنده است»، مشخص می‌کند «چگونه اختلاف پایان یابد». در نتیجه، احتمال این که طرفین پس از رای دوباره به دادگاه بازگردند (تولید پرونده جدید)، به شدت کاهش می‌یابد.

(ج) انعطاف‌پذیری و پویا بودن: این آراء صلب و خشک نیستند. چون بر پایه «هدف قانون» و «ماهیت مسأله» بنا شده‌اند، می‌توانند با تغییرات اجتماعی و پیچیدگی‌های مدرن (مانند مسائل تکنولوژیک یا قراردادهای پیچیده) سازگار شوند و عدالت را در شرایط خاص محقق کنند.

(د) جامعیت در استدلال: استدلال‌های موجود در این آراء، تنها به «تطبیق ماده» بسنده نمی‌کند. در متن این آراء، تحلیل‌های جامعه‌شناختی، اقتصادی و منطقی دیده می‌شود که باعث می‌شود رای قضایی، متقاعدکننده باشد و طرفین، حتی در صورت شکست، منطق حکم را درک کنند.

(ه) کاهش اطاله دادرسی: به دلیل این که این روی‌کرد در لایه‌های اولیه، گره‌های اصلی را باز می‌کند، نیاز به تکرار دادرسی در مراحل مختلف یا رجوع مکرر به دادگاه برای دعاوی مرتبط را از بین می‌برد و در نتیجه، سرعت رسیدن به «عدالت نهایی» را افزایش می‌دهد. **مقایسه نهایی:**

در حالی که در مدل ماده‌محور، قاضی می‌پرسد: "قانون چه می‌گوید؟"، در مدل مسأله‌محور، قاضی می‌پرسد: "قانون چگونه می‌تواند این مسأله را حل کند؟". این تغییر

کوچک در پرسش، کل مسیر دادرسی را از یک "عملیات تطبیقی خشک" به یک "پروژه تحول آفرین برای تحقق عدالت" تغییر می دهد.

۷- گذار از «رأی ماده محور» به «رأی مسأله محور»:

تبیین نحوه گذار از مدل ماده محور به مدل مسأله محور، مستلزم جابه جایی مرکز ثقل دادرسی از «تطبیق خشک متن قانون» به «تحلیل حقیقت مسأله» است. در این مدل، هدف نهایی دادرسی، صرفاً صدور یک حکم قانونی بدون توجه به مسائل پیرامونی آن نیست، بلکه «حل مسأله» و «تحقق عدالت پیش گیرانه» هدف نهایی است. در این رویکرد تلاش می شود که ریشه اختلاف خشک شود و امکان بازگشت به دادگاه (به عنوان یک مسأله پیرامونی) منتفی شود. این تحول در چهار لایه متداخل اتفاق می افتد. **لایه اول: اصلاح قانونی و آیینی:** این لایه، «ضمانت اجرای» تحول است. بدون تغییر در قوانین، هرگونه جسارت قضایی ریسک بازخواست را به همراه دارد. اصلاح آئینی شامل موارد زیر است.

الف) تعدیل شکل گرایی افراطی: بازنگری در مواد آیین دادرسی برای تبدیل تشریفات از «شروط رسیدگی» به «راهنمای رسیدگی»، از آن جهت ضرورت دارد تا قاضی بتواند بدون ترس از تخلف، بر روی ماهیت مسأله تمرکز کند، و امور جزئی مانع رسیدگی نباشد.

ب) بازتعریف نظم دادرسی: جلوگیری از تبدیل مفهوم «نظم دادرسی» به بهانه ای برای ختم پرونده و گریز از حل مسأله از آن جهت ضرورت دارد که بخش زیادی از آراء قضایی که با قرار عدم استماع و رد صادر می شوند نه تنها پاسدار نظم دادرسی نیستند بلکه خودعامل بی نظمی و گریز از حل مسأله هستند.

ج) قانونی کردن پذیرش ابزارهای هوشمند: تدوین قواعد قانونی برای پذیرش «تأییدهای شکلی هوشمند» و «پیش تراش های قانونی توسط هوش مصنوعی»، از آن جهت ضرورت دارد تا خروجی های سیستم های هوشمند در دادرسی، وجاهت قانونی داشته باشند.

لایه دوم: زیرساخت تکنولوژیک و هوش مصنوعی (تسهیل گر مکانیکی): این لایه، «بازوی اجرایی» تحول است. هدف این است که تمام کارهای تکراری، مکانیکی و

خسته‌کننده از دوش قاضی و وکیل برداشته شده و به هوش مصنوعی واگذار شود. این لایه شامل موارد زیر است.

الف) فیلتر هوشمند پذیرش (جلوگیری از رد شکلی): طراحی سیستمی که در آن، هر لایحه یا دادخواست پیش از رسیدن به دست قاضی، توسط هوش مصنوعی بررسی شود. اگر نقص شکلی یا تشریفاتی وجود داشته باشد، سیستم در همان لحظه کاربر را برای اصلاح راهنمایی کند. بدین ترتیب، هیچ پرونده‌ای به دلیل «اشتباه شکلی و جزئی» دچار «عدم استماع» یا «رد دعوا» نمی‌شود و قاضی فقط پرونده‌های «کامل از نظر شکلی» را دریافت می‌کند.

ب) تطبیق مکانیکی مواد: واگذاری مسؤولیت اولیه برای جست‌وجو و تطبیق مواد قانونی با واقعیات پرونده به هوش مصنوعی. در این مرحله هوش مصنوعی تمام مواد مرتبط، رویه‌های مشابه و تبصره‌های مربوط را استخراج کرده و به قاضی ارائه می‌دهد. این کار، قاضی را از «زحمت جست‌وجو» رها کرده و او را به «تفکر بر روی راه‌کار» سوق می‌دهد.

ج) طراحی رأی پیش‌نهادی: استفاده از هوش مصنوعی برای تحلیل الگوهای اختلاف در پرونده‌های مشابه، از آن جهت مناسب است تا به قاضی پیشنهاد دهد رأی را به گونه‌ای انشاء کند که تمام نقاط تاریک مسأله را روشن کند و زمینه بروز اختلافات بعدی در آینده را منتفی سازد و رأی قضایی از یک حکم ساده به یک سند حل مسأله تغییر جهت دهد.

لایه سوم: بازسازی پارادایم ذهنی؛

وقتی بارهای مکانیکی توسط هوش مصنوعی برداشته شد، فضای ذهنی برای تفکر عمیق باز می‌شود. این لایه مشتمل بر موارد زیر است.

الف) قاضی به مثابه «استراتژیست عدالت»: قاضی دیگر یک «جست‌وجوگر مواد» نیست، بلکه یک «تحلیل‌گر مسأله» است. او از خروجی‌های مکانیکی هوش مصنوعی استفاده می‌کند تا بر روی «عدالت موضوعی» و «راه‌کار نهایی» تمرکز کند.

ب) وکیل به مثابه «روایت‌گر استراتژیک»: وکیل از لایحه‌نویسی «ماده محور» فاصله می‌گیرد و به جای تمرکز بر «مسایل شکلی» (که حالا توسط هوش مصنوعی مدیریت

می شود)، بر «روایت مسأله»، «تحلیل اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی و انسانی» و «ارائه راه کارهای عادلانه» تمرکز می کند.

لایه چهارم: روش شناختی و ابزاری: در این لایه، خروجی های دادرسی به شکل زیر تغییر شکل می دهند و حقوق مسأله محور نمایان می شود.

الف (لایحه نویسی مسأله محور: لایحه ها به جای فهرست مواد، شامل «تحلیل بستر واقعه» و «پیشنهاد راه کار عادلانه» می شوند.

ب (رأی تحلیلی و جامع: رأی قضایی از یک سند تطبیقی به یک «سند حل مسأله» تبدیل می شود که در آن، تحلیل قاضی از چرایی راه کار و نحوه پیشگیری از اختلافات آتی، محوریت دارد.

۸- تحلیل هم افزایی لایه های گذار: این گذار چگونه انجام می شود؟

این تحول در یک «چرخه بازخوردی» اتفاق می افتد و لزوماً منتظر تکمیل کامل لایه ی اول (قانون) نمی ماند هم افزایی در لایه های گذار به شرح زیر اتفاق می افتد:

الف) شروع از پایین (تغییر رفتار و تکنولوژی): وکلا با تغییر سبک لایحه نویسی و استفاده از ابزارهای هوشمند برای رفع نقص های شکلی، «ورودی» دادرسی را تغییر می دهند. قضات با پذیرش این روی کرد و استفاده از تفسیرهای هدفمند، «رویه های پیشرو» ایجاد می کنند.

ب) تسهیل توسط تکنولوژی (حذف اصطکاک): وقتی هوش مصنوعی بار مکانیکی تطبیق مواد و بررسی تشریفات را به دوش بکشد، «اصطکاک» میان قاضی و مسأله از بین می رود. قاضی دیگر مجبور نیست وقت خود را صرف بررسی این پرسش کند که «آیا تشریفات رعایت شده یا خیر»، بلکه مستقیماً با «مسأله» روبه روست و تمام انرژی او متمرکز بر حل مسأله خواهد بود. ج) تثبیت توسط قانون (رسمی شدن تحول): وقتی آراء مسأله محور (که توسط هوش مصنوعی تسهیل شده اند) افزایش یابند و اثبات شود که این مدل منجر به کاهش پرونده های آتی (عدالت پیش گیرانه) می شود، فشار عملی روی قانون گذار وارد شده و احساس نیاز و ضرورت (تشنگی) ایجاد و احساس خواهد شد تا قانون گذار تشریفات آیینی را بازنگری کرده و جایگاه ابزارهای هوشمند را در قانون رسمی کند.

در این تحلیل نقش آفرینان گذار عبارتند از: - تکنولوژی: مسؤولیت «دقت مکانیکی» و «پاکسازی شکلی» را بر عهده دارد تا فضای تفکر را برای انسان باز کند. - وکیل: با «روایت‌گری مسأله محور»، موضوع پرونده را به درستی تعریف کرده و ورودی را برای حل مسأله آماده می‌کند. - قاضی: با «تفکر تحلیلی» و «تفسیر هدف‌مند»، از خروجی‌های مکانیکی هوش مصنوعی عبور کرده و با رأی قضایی به «حل مسأله» دست می‌زند. - قانون: در نهایت، این تحول عملی را با اصلاح مواد آیینی، «رسمی» و «پایدار» می‌کند. به زبان ساده: هوش مصنوعی بارهای مکانیکی را می‌برد، وکیل و قاضی با هم روی «حل مسأله» تمرکز می‌کنند و قانون در نهایت این مسیر جدید را قانونی و ایمن می‌سازد.

۹- مشکلات و ریسک‌های گذار از ماده محوری به مسأله محوری:

هر تحول بزرگی، به‌ویژه زمانی که میان «سنت‌های سخت حقوقی» و «تکنولوژی‌های نوظهور» قرار می‌گیرد، با ریسک‌های جدی روبه‌روست. در مدل پیشنهادی ما، چون قصد داریم «تطبیق مکانیکی» را به ماشین و «تحلیل مسأله و عادلانه بودن نتیجه» را به انسان بسپاریم، نقاط آسیب‌پذیری جدیدی ایجاد می‌شود. در ادامه این خطرات را در سه دسته‌بندی تحلیل کرده و برای هر یک، راه کارهای «کاهش ریسک» را ارائه می‌دهم:

۱. ریسک‌های تکنولوژیک و عملیاتی

(مربوط به هوش مصنوعی)

الف (توهّم هوش مصنوعی: خطر این که هوش مصنوعی در تطبیق مواد یا استخراج رویه‌ها، متونی جعلی بسازد یا مواد قانونی را به غلط تفسیر کند و قاضی یا وکیل را به گمراهی بکشاند.

ب (جعبه سیاه: عدم شفافیت در این که هوش مصنوعی چگونه به این نتیجه رسیده است. اگر قاضی نتواند مسیر استدلالی هوش مصنوعی را ردیابی کند، نمی‌تواند اعتبار رأی را تضمین کند.

ج) **آترافی شدن تفکر انسانی:** خطر تکیه بیش از حد به هوش مصنوعی، به گونه‌ای که قاضی و وکیل توانایی تحلیل مستقل خود را از دست بدهند و صرفاً به «تأییدکننده» خروجی ماشین تبدیل شوند.

راه کارهای کاهش ریسک:

الف) **روی کرد «انسان در حلقه»:** هوش مصنوعی هرگز نباید «تصمیم گیرنده» باشد، بلکه باید «پیشنهاددهنده» باشد. هر خروجی هوش مصنوعی باید با استناد دقیق به شماره ماده و متن قانون توسط هوش انسانی بازبینی و کنترل شود.

ب) **استفاده از X هوش مصنوعی (هوش مصنوعی توضیح پذیر):** سیستم باید به گونه‌ای طراحی شود که نه تنها نتیجه، بلکه «مسیر استدلال» (چرا این ماده را انتخاب کرد؟) را به صورت شفاف توضیح دهد.

ج) **سیستم کنترل متقاطع:** استفاده از دو مدل هوش مصنوعی مختلف برای تطبیق مواد؛ اگر نتایج آن‌ها متفاوت بود، سیستم باید پرونده را برای بررسی دقیق تر انسانی علامت گذاری کند.

۲. ریسک های حقوقی و نظام مند (مربوط به ساختار)

الف) **اتهام «سلیقه مندی»:** وقتی قاضی از مدل ماده محور به مسأله محور می رود، ممکن است منتقدان این حرکت را «سلیقه مندی» یا «تجاوز از قانون» تلقی کنند.

ب) **تضاد با رویه های مستقر:** برخورد مدل مسأله محور با رویه های سنتی و سخت گیرانه که سال هاست در رویه و عادت قضایی ریشه دوانده است، می تواند منجر به ابطال آراء پیشرو در مراجع بالادستی شود.

ج) **خلاء قانونی در پذیرش هوش مصنوعی:** تا زمانی که قانون صراحتاً «تأیید شکلی هوشمند» را به رسمیت نشناسد، هرگونه اتکای قاضی به هوش مصنوعی برای رد یا پذیرش شکلی پرونده، ریسک تخلف انتظامی دارد.

راه کارهای کاهش ریسک:

الف) **ایجاد «حریم امن»:** تدوین بخشنامه های راه بردی که در آن، «تفسیر هدف مند برای حل مسأله» به عنوان یک روی کرد مجاز معرفی شود تا قاضی در برابر اتهام سلیقه مندی مصون باشد.

ب) گذار تدریجی: اجرای این مدل ابتدا در پرونده‌های با ریسک پایین (مثلاً دعاوی ساده در محاکم صلح) و پس از اثبات موفقیت، گسترش آن به دعاوی پیچیده‌تر.

ج) شفاف‌سازی استدلالی در رأی: قاضی باید در متن رأی، صراحتاً توضیح دهد که چرا «تفسیر لفظی» منجر به بی‌عدالتی می‌شد و چگونه «تفسیر مسأله‌محور» منجر به حل ریشه‌ای اختلاف شده است.

۳. ریسک‌های اجتماعی و اخلاقی (مربوط به عدالت)

الف) کاهش «لمس انسانی»: خطر تبدیل دادرسی به یک فرآیند سرد و الگوریتمیک، به گونه‌ای که ابعاد انسانی و عاطفی مسأله در لایه‌های هوش مصنوعی گم شود.

ب) شکاف دیجیتالی: احتمال این که تنها وکلایی که به ابزارهای پیشرفته هوش مصنوعی دسترسی دارند بتوانند لایحه‌های مسأله‌محور بنویسند و این امر منجر به نابرابری در کیفیت دفاع شود.

راه کارهای کاهش ریسک:

الف) حفظ «حق تعریف انسانی»: تأکید بر این که هوش مصنوعی فقط لایه «تطبیق مکانیکی» را مدیریت می‌کند، اما «تعریف مسأله» و «ارزیابی عدالت و انطباق با قانون» صرفاً بر عهده انسان است.

ب) دموکراتیزه کردن ابزار: این سیستم‌های هوشمند باید توسط قوه قضاییه به صورت رایگان یا ارزان در اختیار تمامی وکلا و طرفین دعوا قرار گیرد تا عدالت در دسترسی به ابزار تحلیل فراهم شود.

جمع‌بندی کاهش ریسک

برای این که این برنامه دچار شکست نشود، نباید به صورت یک «ضربه ناگهانی» (Big Bang) اجرا شود، بلکه باید به صورت یک «تکامل لایه‌ای» پیش برود

نتیجه گیری

گذار از مدل «ماده محور» به مدل «مسأله محور»، نه یک تغییر در تکنیک های لایحه نویسی یا صدور رأی، بلکه یک تحول بنیادین در فلسفه دادرسی است. برای درک ضرورت این تحول، باید تضاد میان این دو مدل را بازشناخت:

رأی ماده محور، محصول تفکری است که در آن رعایت ظاهر قانون را «سقف دادرسی» می بیند. در این مدل، دادرسی به یک «فرآیند تطبیقی» تبدیل شده است؛ جایی که قاضی به مثابه یک اپراتور، تلاش می کند مورد را در قالب مواد قانونی جای دهد. ویژگی بارز این مدل، «شکل گرایی افراطی» است که در آن رعایت تشریفات اولویت دارد و خروجی آن، حکمی است که اگرچه از نظر فنی «قانونی» است، اما لزوماً «عادلانه» نیست و اغلب بدون حل ریشه ای اختلاف، زمینه ساز دعاوی بعدی می شود و موجب افزایش پرونده های وارد شده به دادگستری شده و مشکلات ناشی از انباشت پرونده را به دنبال دارد.

در مقابل، رأی مسأله محور، قانون را «ابزاری» در خدمت «عدالت» می بیند. در این پارادایم، هدف دادرسی، صرفاً صدور یک حکم و مختومه شدن پرونده نیست، بلکه «حل مسأله» هدف اصلی است. ویژگی این مدل، تمرکز بر بستر انسانی و اجتماعی واقعه است تا راه کاری ارائه شود که نه تنها حق را بازگرداند، بلکه با تحلیل دقیق ریشه اختلاف، امکان بازگشت به دادگاه را منتفی کند. در این جا، قانون نه به عنوان یک مانع، بلکه به عنوان یک راهنما برای رسیدن به عدالت عمل می کند.

مسیر این گذار نیازمند یک حرکت هم افزا در سه جبهه است:

۱. **تسهیل ساختاری:** اصلاح قوانین آیینی برای کاهش شکل گرایی و رسمیت بخشیدن به ابزارهای مدرن.

۲. **تسهیل تکنولوژیک:** به کارگیری هوش مصنوعی برای پذیرفتن «بارهای مکانیکی» (تطبیق مواد و بررسی تشریفات شکلی)، تا ذهن قاضی و وکیل از زحمتهای اداری رها شده و تنها بر «تحلیل مسأله» تمرکز کند.

۳. **تغییر رفتار انسانی:** گذار وکلا به سمت «روایت گری مساله محور» و گذار قضات به سمت «تفسیر هدف مند و مساله گرا».

با این حال، این مسیر بدون ریسک نیست. تکیه بر هوش مصنوعی خطر «توهمات ماشین» و «کاهش تحلیل مستقل انسانی» را به همراه دارد و حرکت به سمت مسأله محوری، ریسک «اتهام سلیقه‌مندی» را در محیط‌های محافظه کار افزایش می‌دهد. راه کار مقابله با این خطرات، پذیرش مدل «انسان در حلقه» است؛ جایی که هوش مصنوعی نقش «دستیار دقیق» را ایفا می‌کند و انسان، نقش «داور اخلاقی و عادل» را بر عهده دارد.